بررسی بازتاب براندازی خاندان‌های ایرانی: صفاریان، فریغونیان، شاران غرجستان و خوارزمشاهیان در آثار شاعران و مورخان عهد غزنوی

زهره نورائی نیا*[1]

حسن اکبری بیرق

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۲۰
تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۱۶

چکیده

روی کار آمدن اولین حکومت ترک نژاد در ایران به دست محمود غزنوی تحقق یافت و مقدمه ظهور سایر حکومت‌های ترک در ایران گردید.

محمود غزنوی در ادامه اهداف توسعه طلبانه‌اش،تعدادی از خاندانهای محلی ایران را از جغرافیای تاریخی سیاسی ایران محو کرد؛ از جمله امارتهایی چون صفاریان، شاران غرجستان، فریغونیان و خوارزمشاهیان که براندازی آنان در جهت اهداف توسعه طلبانه سلطان غزنوی صورت گرفت.

سوال اساسی در اینجا این است که آیا می‌توان با تقابل دیدگاه شاعران و مورخان عهد غزنوی به گزارش متقنی در این باره دست یافت؟ در این پژوهش که به شیوه توصیفی وتحلیلی و در راستای مطالعات تاریخ محلی ایران، انجام شده است، تلاش گردیده تا این رخدادها به مدد اشعار شاعران، واکاوی شده و پس از تطبیق با دیدگاه مورخان،به مقایسه بازتاب این وقایع نزد دو گروه بپردازیم.

کلید واژه‌ها: برافتادن خاندان‌های ایرانی، شعر و تاریخ قرن پنجم، محمود غزنوی، صفاریان، شاران غرجستان، فریغونیان، خوارزمشاهیان

۱- دانش آموخته واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، گروه زبان و ادبیات فارسی
۲- دانشیار و عضو هیات علمی دانشگاه سمنان H.akbaribairagh@gmail.com
* مسئول مکاتبات: nooraeenia_z5@yahoo.com

مقدمه

غزنویان نخستین سلسله از امرای ترک نژادی بودند که پس از سامانیان در ایران بر سر کار آمدند. در باره پیشینه این خاندان در منابع گوناگون اشاراتی یافت می‌شود. قدر مسلم این است که غزنویان، امیر- غلامانی بودند که در درگاه سامانیان رشد کردند و به مراتب عالی در سپاهی گری و حکومت رسیدند. اولین اشارات بیهقی به سبکتگین – بنیان گذار این سلسله – در حکایاتی است که از زبان خود او و در باره آغاز کارش – که به عنوان غلامی در نیشابور به البتگین فروخته شد – نقل گردیده است. (بیهقی، ۱۳۸۱،۱۴۹ و ۲۴۹)

می‌توان گفت سلسله سلطنتی غزنویان با محمود، فرزند او، به وجود آمد. این فرصت پس از مرگ سبکتگین و نیز هم زمان با ضعف سلسله سامانی – که آخرین ضربه به آن را ایلک خان ترک از امرای خانیه ترکستان وارد کرد – برای محمود فراهم شد. به طوری که پس از تصرف غزنه، با ایلک نصر بر سر تقسیم مملکت سامانی به توافق رسید و با تصرف مناطق سفلای جیحون تأسیس حکومت خود را به طور رسمی اعلام کرد. این در حالی بود که او پیش از آن در سال ۳۸۷ باغلبه بر عبدالملک سامانی و تصرف خراسان " از خلیفه عباسی القادر بالله القاب یمین الدوله و امین المله را به دست آورده بود" (نک: عتبی ۱۳۸۲،۱۸۲). محمد ناظم می‌نویسد که خلیفه مجوز حکومت بر سرزمین‌های مفتوحه را به محمود داده بود(ناظم ۱۳۱۸،۴۷)؛ او همچنین "اولین فرمانروایی بود که عنوان سلطان را که پیش ازاین به هیچ‌کدام از امرای ایران داده نشده بود و فقط به خلفا اختصاص داشت دریافت کرد. (ابن اثیر ۱۵:۲۵۹) بر پایه گزارش مورخان، محمود طی دوران سلطنت خود کوشید تا قلمرو وسیعی به وجود آورد. او این کار را از طریق توسعه مرزهای فرمانروایی‌اش به نواحی گوناگون تحقق بخشید به طوری که در عهد او ایران صاحب بزرگترین فرمانروایی پس از اسلام شد.

فتوحات او در هندوستان و افغانستان و سایر مناطق شمال و غرب ایران، موجب توسعه مرزهای ایران در این نواحی گردید. در واقع محمود از سویی فتوحات خود را در سرزمین‌های هند دنبال می‌کرد و از سوی دیگر در مناطق مختلف ایران به کشمکش با خاندان‌های محلی ایران می‌پرداخت و سرزمین‌های آنان را یکی پس از دیگری به تصرف در می‌آورد. سرزمین‌هایی که به گفته فرخی:

همه به تیغ گرفته است و از شهان ستده است شهان با دل جنگ آور و بهوش و بهنگ
(دیوان،۲۶)

از جمله این شاهان می‌توان به صفاریان سیستان، خوارزمشاهیان خوارزم، فریغونیان گوزگان و شاران غرجستان اشاره کرد که تصرّف ممالک آنان در راستای اهداف توسعه طلبانه محمود غزنوی انجام شده است.

محمود تا سال چهارصد و بیست و یک هجری حکومت کرد. عهد او، هم در میان امرای غزنوی و هم نسبت به امرایی که تا آن زمان بر ایران حکومت کرده بودند، دوره‌ای خاص بود. وی کوشید در عین متابعت کامل از خلافت بغداد، سیمای سلطنتی قدرتمند و با شکوه را در ایران به نمایش بگذارد. دوران حکومت او لبریز از وقایعی است که علاوه برکتب تاریخی در دیوان اشعار شاعران دربار او نیز به ثبت رسیده است.

حال سؤال اساسی در این تحقیق که به روش توصیفی – تحلیلی و به شیوه کتابخانه‌ای صورت گرفته، این است که آیا می‌توان نوشته‌های مورخان غزنوی را بر محک اشعار این شاعران سنجید و آیا این وقایع آنچنان که در نوشته‌های مورّخان آمده در اشعار شاعران عهد غزنوی نیز بازتاب لازم را یافته است یا خیر.

پیش از آن، نگاهی به موقعیت این شاعران و مناسبات آنان با محمود غزنوی بایسته است:

مشهور است که دربار محمود مجمع شاعران بسیاری بوده است که از مناطق

مختلف بدان روی می‌آوردند. آنچه این شاعران را به دربار غزنه جذب می‌کرد شهرت شـــعر دوســـتی و شـــاعر نوازی او و نیز دربار پرزرق و برقش بود که نوید صله‌هایی چشـــم گیر به آنان می‌داد. این شاعران همگی در خدمت دستگاه غزنوی قرار گرفته و با آگاهی از نقش خود در گسترش شهرت سلطان می‌کوشیدند.

حضور این شعرا به قدری در دستگاه غزنویان برجسته بوده است که مورّخان نیز در وقایع نگاری‌های خود بدان اشـــاراتی داشته اند. به ویژه بیهقی که ضمن بیان رویدادها، چندین بار به حضور شـــاعران در دربار مسعود و عرضه شعر در مناسبت‌های گوناگون اشـــاره دارد. رســـمی که بی تردید از روزگار پدرش محمود باقـــی مانده بود. بیهقی در جلد هفتم کتابش در گزارش جشن مهرگان سال ۴۲۲ یعنی یک سال پس از درگذشت محمود و نیز آغاز ســـلطنت مسعود می‌نویسد: " و شعرا پیش آمدند و شعر خواندند...و امیر شاعرانی را که بیگانه تر بودند بیست هزار درم فرمود و علوی زینبی را پنجاه درم بر پیلی به خانه او بردند و عنصری را هزار دینار دادند" (بیهقی ۱۳۸۱،۴۲۳).

یکی از مهم‌ترین وظایف این شـــاعران، انعکاس وقایع غزنویان بوده اســـت. نقشی که حتی مورخی چون بیهقی به آن واقف است. او در موارد متعددی آگاهی خود را از نقش شعر در تبیین وقایع نشان می‌دهد. در جایی می‌گوید: " من در مطالعت این کتاب تاریخ از فقیه بو حنیفه اسکافی در خواستم تا قصیده یی گفت به جهت گذشته شدن سلطان محمود و آمدن امیر مسعود بر تخت و مملکت گرفتن مسعود"(بیهقی، ۱۳۸۱،۵۱۶). او در تحلیل نقش شعرا در جاودانگی نام پادشاهان به روابط عنصری و محمود نیز اشاره می‌کند و اشعار او را دلیل عزّت و بزرگی محمود می‌داند (همو، ۱۳۸۱،۵۲۳). چنان که اشاره شد این رابطه دو ســـویه بوده است و شاعران نیز در مقابل ذکر محامد و اقدامات محمود، صله‌هایی به یاد ماندنی از او می‌گرفته‌اند. درباره بعضی از آنان چون زینبی علوی و نیز غضایری رازی داســـتان‌هایی شگفت ثبت شده است (نک: صفا، ۱۳۸۵،۵۷۲و ۱:۵۵۱).

همان‌طور که در اشـــعار شـــاعرانی چون خاقانی نیز اشـــاراتی در این باره آمده است (نـــک: صفـــا، ۱۳۸۵،۱:۵۶۰).

از میان شاعران دربار غزنوی، عنصری و فرّخی سیستانی جایگاه ویژه‌ای داشته‌اند. شـــاید یکی از دلایل این امر باقی ماندن دیوان اشـــعار این دو شاعر است که به عنوان اوّلین دیوان‌های موجود شـــعر فارســـی قابل توجّه اســـت. به هر روی گزارش وقایع تاریخی عصر محمود غزنوی در شعر این شاعران، از مهم‌ترین علل شهرت آنان است؛ عاملی که آنها را در میان شاعران عهد غزنوی در موقعیتی ممتاز قرار می‌دهد چنان که سنایی گفته است:

شد ملک محمود و ماند اندر زبان‌ها مدح اوی عنصری رفت و از او گرد جهان امثال ماند
(دیوان،۱۴۷)

اکنون باید دید براندازی خاندان‌های ایرانی که بررســـی آن هدف اصلی این تحقیق است در اشعار این شاعران چگونه بازتاب یافته است.

صفّاریان

صفاریـــان هماننـــد طاهریان خاندانـــی ایرانی نژاد بودند که بـــرای مدتی در بخش بزرگی از ایران به ویژه خراســـان و سیســـتان حکومت کردند. آنان اولین حکمرانانی بودند که بدون اِعمال نظر خلافت عباســـی به ولایت داری رســـیدند و پس از آن در صـــدد جلب اعتماد و تأییـــد دارالخلافه برآمدند. درباره صفاریان، اشـــارات اندکی در قصاید شـــاعران پارســـی گو آمده اســـت. اما همین اشعار کم شـــمار از اهمیت بسیار برخوردار اســـت؛ چرا که عصر یعقوب را در تاریخ شعر فارسی جاودانه ساخته است و آن به سبب ظهور اولین قصیده سرایان پارسی‌گو در عهد یعقوب و به امر و تشویق اوست (نک: تاریخ سیستان ۱۳۸۹،۲۱۱-۲۰۹).

ستاره اقبال صفاریان پس از مرگ یعقوب و در عهد حکومت برادرش عمرولیث خیلی زود افول کرد. محمد بن وصیف در قصیده‌ای به پایان تأسف بار آل صفار اشاره کرده است و با روایتی مختصر، سرانجامِ این خاندان را به تصویر کشیده است (تاریخ سیستان ۲۸۶،۱۳۸۹).

درتاریخ سیستان آمده است که عمرولیث پس از شکست در برابر اسماعیل بن احمد سامانی به فرمان معتضد خلیفه وقت عباسی به بغداد فرستاده شد و درآنجا بود تا به فرمان معتضد درسال ۲۸۹ کشته شد.(تاریخ سیستان،۲۶۲،۱۳۸۹) به این ترتیب حکومتی که یعقوب درسال ۲۴۷ با سعی فراوان بنیان گذارد، فروپاشید. (نک: تاریخ سیستان، ۲۸۶،۱۳۸۹) از این زمان استقلال سیستان از بین رفت و امرای صفّاری به اطاعت سامانیان درآمدند.(تاریخ سیستان، ۲۹۴)تا اینکه درسال ۳۱۱ امارت این ناحیه به امیرابوجعفر از نوادگان عمرولیث رسید. (همانجا،۳۱۰) او همان کسی است که رودکی قصیده معروفش را با مطلع:

مادر می‌را بکرد باید قربان بچّه او را گرفت و کرد به زندان

در ستایش او سروده است. (تاریخ سیستان، ۳۲۴،۱۳۸۹). امیر ابو جعفر احمد در سال ۳۵۲ به دست غلامانش کشته شد (همانجا،۳۲۶) و پسرش خلف بن احمد در همان سال به امارت سیستان رسید (همانجا،۳۲۷).

وقایع میان محمود غزنوی و خلف بن احمد معروف به خلف بانو

اخبار خلف بن احمد در کتاب‌های تاریخی این دوران چون تاریخ یمینی، زین‌الاخبارگردیزی و به ویژه تاریخ سیستان آمده است. از میان نویسندگان این آثار، عتبی و گردیزی هم عصر بوده و وقایع او را ضمن اخبار منصور بن نوح سامانی ملقب به سدید و پسرش امیر رضی نوح بن منصور –که مصادف است با عهد سبکتگین و نیز

اوایل عهد سلطنت محمود- آورده‌اند. در تاریخ محلی سیستان، گزارش‌های مفصل و مشـــروح تری در این باره وجود دارد. می‌توان گفت اخبار عتبی از گردیزی بشـــرح تر ونسبت به تاریخ سیستان موجز است.در هر حال "سیستان در این ایام به خاطر فاصله از بخارا بعد از نخستین دهه‌های قرن چهارم از زیر سلطه مستقیم سامانیان بیرون آمده بود"(فرای۱۳۸۹، ۲۴۴).

پس از رســیدن محمــود به امارت جنگی میان طاهر ابــن خلف و بغراجق عموی محمود بر سر تصرف پوشنگ روی داد که در آن بغراجق کشته شد و محمود به سبب این واقعه "در سال ۳۹۰ به قصد خلف روانه شد و او را در قلعه سپهبد محاصره کرد" (تاریخ سیســتان ۱۳۸۹،۳۴۶). خلف برای دفع محمود به پرداخت صد هزار دینار زر سرخ و آوردن نام محمود در خطبه و سکه متعهد شد.(عتبی ۱۳۸۲،۲۰۷) محمود چون قصد غزو هند را داشت در حال پذیرفت. (عتبی، همانجا) خلف که به خاطراین وقایع ناراضی بود خشــمش را متوجه سیســتانیان کرد. چندی بعد محمود به دعوت اهالی سیســتان به آن جانب رفت و خلف را در قلعه طاق در حصار گرفت. او به مدد پیلانِ هندی اش، این حصار را در هم شکســت و خلف را تســلیم ساخت. تنها یک جا در اشعار فرّخی به نام این حصار و گشودن آن توسط محمود اشاره شده است:

آن که برکند به یک حمله در قلعه تاق[1] وان که بگشاد به یک تیر در ارگ زرنگ[2]

(دیوان،۲۰۴)

---

۱ – این کلمه در دیوان فرخی تصحیح دکتر دبیر سیاقی به همین صورت آمده است.

– زرنج نام شهر بزرگ سیستان بوده است.(اصطخری، المسالک والممالک به نقل از بهار در پاورقی تاریخ سیستان ص:۱۵) نام شهری که حاکم نشین سیستان بوده و نیز نام قدیم سیستان (برهان قاطع ص:۱۰۱۷)

۲ – محمد ناظم نام این حصار را "اوک" نوشته است. او می‌نویسد:" شورشیان در قلعه محکم "اوک" پناه آوردند. سلطان قلعه را محاصره کرد و پس از تصرف آن بسیاری را دستگیر و هزارها نفر را از دم تیغ گذرانید. بقیه هم فرار کردند. (حیات و اوقات محمود غزنوی ص:۷۴)

سرکوب سیستانیان توسط محمود و واگذاری این ناحیه به برادرش نصربن سبکتگین

پس از برکناری خلف از امارت سیستان محمود یکی از امرای خود را در سیستان گذاشت و خود به غزو هند رفت. در نبود او سیستانیان شوریدند و نبیره خلف را به امارت برگزیدند. محمود بازگشت و بسیاری از آنان را کشت و گروهی را در قلاع سیستان محبوس ساخت. در این واقعه، ارگ معروف سیستان به دست محمود ویران شد. فرّخی به کرّات به این حصار و تصرّف و ویرانی اش به دست محمود اشاره کرده است:

حصاری کاندر آن مر خصم او را مسکنی دیدی به ویرانی و پستی چون حصار سیستان بادا
(دیوان،۱۲۹)

از نظر شاعر شاخص قدرت و توان محمودی، تصرّف باره ارگ بوده که خود تأکیدی دیگر است بر اهمّیّت سیستان و تصرّف آن توسط غزنویان.

هزار باره گرفته است به ز باره ارگ هزار شهر گشاده است به ز شهر زرنگ
(دیوان،۲۰۶)

فرخی ارگ سیستان را در استواری و غیر قابل تصرّف بودن نمونه تصرفات دشوار محمود دانسته، در کنار جنگ بلخ به آن اشاره کرده و دیگر فتوحات محمود را به این فتح مانند کرده است:

جنگ‌ها کرده چو جنگ دشت بلخ قلعه‌ها کنده چو ارگ سیستان
(دیوان،۲۶۱؛ نیز، نک: ۲۶۳)

از این اشارات بر می‌آید که این واقعه نزد محمود غزنوی و به تبع او شعرای دربارش اهمّیّتی ویژه داشته است. محمود سیستان را به مدد فیل‌های هندوستانی خود گشود، فرّخی در این‌باره می‌گوید:

خداوند ما شاه کشور ستان که نامی بدو گشت زاولستان

جهان را به شـــمشیر هـــندی گرفت　　به شمـــشیر بایـــد گرفـــتن جـــهان
شـــهان دگـــــر باز مانـــــده بـــدو　　بدادنـــد چون ســـگزیان سیـــــستان
(دیوان،۲۴۸)

شـــهرت این موضوع در حدی است که خاقانی نیز در قرن ششم در ستایش قزل ارسلان بن ایلدگز به آن اشاره می‌کند:

محـــمود کفـــی کـــه ســـیستـانت　　محـکـوم چـــو سیـــــسجان ببیـــنم
چتـــر ســـیه و سپیـــــد پیـــلـــت　　مـــــالـش ده ســـیـستـــان بـبینـــــم
(دیوان،۱۶۴)

عنصری ملک الشعرای در بار محمود در قصیده ۳۴ صفحه ۱۲۵ دیوانش در واقعه تصرّف سیســـتان توســـط محمود به واقعه خلف و امیر رضی نوح بن منصور سامانی اشـــاره می‌کند که با وجود لشگرهای بسیاری که از خراسان و ماوراءالنهر برای مقابله با خلف فرستاد، هیچ توفیقی در جنگ با او به دست نیاورد:

چه مایه میـــر رضی رنج بـرد و لشگر داد　　که شد ز حدّ خراسان بدان زمین لشگر
نه زان سپاه کسی چیرگی گرفت به جنگ　　نه زان بزرگان کس بر خلف بیافت ظفر

عنصری ســـپس می‌افزاید که از عهد ســـام نریمان و رســـتم دســـتان هیچ‌کس بر سیستان غلبه نیافته است و به همین خاطر سیستان را مدینه العذرا می‌نامیدند.

نبـوده بود برآن شـهر هیچکس را دست　　زعهد ســـام نریمان و گـاه رستـــم زر
مدیـنهٔ الـعذرا بـــود نام او تـــــا بـــــود　　از آن که چیره نشد هیچکس براو به هنر

آنگاه به تصرف سیستان و شکستن خلف بن احمد اشاره می‌کند.

رکاب عالی چون سوی او کشید به رزم　　چنانـــش کرد کز آن محکـمی نماند اثر
شد از کفایت تیغش به خوارمایه درنگ　　خلف گرفـته و آن ممـلکتش زیر و زبر

و می‌افزایـــد که محمود پس از ســـرکوبی خلف بســـیاری از بزرگان سیســـتان را

محبوس ساخت.

زبس اسیر که در خام[1] کرد شاه زمین در آن زمین نه همانا که زنده ماند بقر

فرّخی نیز در قصاید متعددی به این وقایع اشاره کرده است. او در قصیده‌ای در ستایش حسن بن میکال معروف به حسنک وزیر به اوضاع اجتماعی سیستان پیش از این واقعه اشاره می‌کند. در تصویری که فرخی ارایه می‌کند مردم سیستان از ظلم و ستم امرای خود به تنگ آمده و به همین خاطر بسیاری از آنان جلای وطن کرده‌اند که پس از تصرّف سیستان توسط محمود و کوتاه شدن دست خلف از این ولایت به مدد کفایت و کاردانی حسنک وزیر، رفتگان باز گشته و اوضاع سیستان سر وسامان یافته است.

تا خلف را خسرو ایران از آنجا برگرفت در ستم بودند و در بیداد هر بیدادگر

هر سرایی کان نکوتر بود و زان خوشتر نبود همچو شارستان قوم لوت شد زیر وزبر

کدخدایان شان خریده خانه‌ها بگذاشتند زن ز شوی خویش دور افتاد و فرزند از پدر

بر شه ایران حدیث سیستان پوشیده ماند سال‌ها بودند مسکین از غم و در خون جگر

چون شه مشرق وزارت را به خواجه باز داد بیشتر شغلی گرفت از شغل خواجه بیشتر

عالمان را باز خواند و مردمان را بار داد شوی با زن گشت و زن با شوی و مادر با پسر

خانه‌ها آباد گشت و کاخ‌ها بر پای شد با خضر شد بار دیگر باغ‌های بی خضر

عنصری در قصیده دیگری دشمنی و مخالفت خلف را با محمود دلیل نابودی قدرت و حکومت او می‌داند:

دلیل دیگر و برهان دیگر از خلف است که سیستان را او بود رستم دستان

به شاه مشرق تا دوستی همی پیوست درخت بختش را سبز و تازه بود اغصان

چو شد مخالف شاه جهان بدو پیوست زوال نعمت و بیچاره روزی و حرمان

(دیوان،۲۱۱)

---

۱ – خام: چرم دباغت نشده .(نک:برهان قاطع)

ناصر خسرو نیز به نام خلف و تصرف سیستان توسط محمود اشاره کرده و در قصیده‌ای در شرح احوال خراسان و در اشاره به توسعه طلبی‌های محمود غزنوی می‌گوید:

چو سیستان زخلف ری ز رازیان بستد وز اوج کیوان سر بر فراشت ایوان را
(دیوان،۸۱۷)

فرّخی نیز همچون عنصری در قصیده‌ای دشمنی و مخالفت خلف بن احمد صفّاری با محمود را دلیل از دست رفتن امارت صفّاریان می‌داند:

خلاف تو رانده ست یعقوبیان را ز ایوان سام یل و رستم زر
(دیوان،۸۲)

چنان که ذکر شد خلف بن احمد از نوادگان عمرولیث صفاری بود. فرخی چند جا از این خاندان با نام یعقوبیان نام برده و نام آنها را در ردیف خاندانهای بزرگی که توسط محمود برانداخته شدند، ذکر می‌کند:

خسروی از خسروانی بستدی پیروز بخت تخت و ملک از خانه‌هایی برگرفتی نامدار
خانه یعقوبیان و خانه مأمونیان خانه چیپالیان و این چنین صد بر شمار
(دیوان،۸۵)

محمود پس از سرکوبی سیستانیان و کشتن و به بند کشیدن بسیاری از آنان امارت سیستان را به برادرش نصر بن سبکتگین سپرد(عتبی۲۲۵،۱۳۸۲). عنصری در قصیده‌ای در ستایش نصر به حضور او در سیستان اشاره می‌کند:

همه پاک شد سیستان از بدی بدین نیکخو شاه پاکیزه تن
(دیوان،۲۰۷)

لیکن تاریخ نشان داد که " دلبستگی سگزی‌ها به خاندان و سلسله محلّی خویش... همچنان استمرار یافت و سیستان تحت سیطره غزنویان هرگز آرام

نیافت"(فرای۲۴۵،۱۳۸۹). آنها بعدها با ترکمانان سلجوقی در حمله به غزنین و تصرف آنجا همراه شدند چنان که در سال ۵۱۱ هجری فتح نهایی غزنین و شکست ابوالملوک ارسلان بن مسعود غزنوی به واسطه تدبیر تاج الدین ابوالفضل نصربن خلف صفاری صورت گرفت. شرح این واقعه در آثار مورخان دوره سلجوقی و نیز در کامل ابن اثیر آمده است[۱].

شاید تصرف سیستان نیازمند بهانه‌ای بود که آن را نزاع طاهر بن خلف بر سر تصرف پوشنگ، به دست محمود غزنوی داد. عامل دیگری که این واقعه را سرعت بخشید اختلافات میان سیستانیان بود. اختلافاتی که از درون خاندان صفاری منشأ یافته و سراسر سیستان را فرا گرفت و همین اختلافات زمینه حضور ترکان غزنوی را در سرزمینی فراهم کرد که سابقه تاریخی آن نشان دهنده عدم پذیرش هر نوع حاکم غیر محلّی بوده است. در واقع سیستان اولین جایی بود که محمود غزنوی پس از رسیدن به سلطنت تصرف کرد. از اشعار شاعران دربار او بر می‌آید که محمود از این واقعه بهره‌برداری‌های بسیاری کرده است. نمونه این اشعار را در دیوان فرّخی به کرّات می‌یابیم. آنجا که تصرّف ارگ سیستان را کاری بزرگ می‌داند که پس از آن هیچ حصاری دست نیافتنی نمی‌باشد.

تا توای خسرو حصار سیستان بگشاده‌ای　　استواری نیست کس را بر حصار استوار
(دیوان،۸۵)

فرّخی همچون عنصری مخالفت خلف را دلیل اصلی برکناری او و تصرّف سیستان بیان کرده است. تلاش اودر این است که محمود را متصرّف سرزمینی معرفی کند که مقامگاه سام یل و رستم زر بوده است. در واقع تاختن بر سرزمینی که خاستگاه اسطوره‌های ملی قوم ایرانی و تجلّی گاه ایستادگی و مقاومت آنان بوده است برای

۱- نک: بنداری ۱۳۵۶ صص۳۱۶و۳۱۵ و نیز ظهیری ۱۳۳۲ ،۴۴و صدرالدین حسینی ۱۲۴،۱۳۸۰وابن اثیر جلد ۱۸،صص۱۷۹-۱۷۳

محمود که در این سرزمین، بیگانه و تهی از هر نوع پشتوانه ملی و قومی بوده واقعه‌ای عظیم به شمار می‌آمده است.

فریغونیان

یکی دیگر از خاندان‌هایی که گمان نابودی آنها به دست محمود می‌رود فریغونیانند. در باره این خاندان ایرانی در دیوان شـاعران عهد غزنوی هیچ اشاره‌ای نمی‌یابیم. در واقع تنها در بیتی از ناصر خسرو اشاره‌ای به این خاندان می‌بینیم. ناصر خسرو در این بیت اذعان می‌کند که فریغونیان از هیبت محمود گوزگانان را از دست دادند:

کجاست آنکه فریغونیان زهیبت او ز دست خویش بدادند گوزگانان را
(دیوان،۱۱۷)

عتبی در تاریخ یمینی می‌نویسـد:" ولایت جوزجان در مدت پادشاهی سامانیان به آل فریغون تعلق داشـت که به میراث، آن را در اختیار داشتند" (عتبی، ۱۳۸۲،۲۹۴) او می‌افزاید "پس از درگذشت ابوالحارث سلطان محمود ولایت او را به پسرش ابو نصر واگذار کرد. ابو نصر در سال ۴۰۱ وفات یافت" (همانجا،۲۹۵).

پس از در گذشـت ابونصر فریغون در سـال ۴۰۱ والی دیگـری از این خاندان به امارت گوزگانان نرسـیده و احتمالا در همین ایّام این ناحیه به تصرّف سلطان محمود در آمده و چندی بعد نیز پسـرش امیر محمّد را به ولایت آن ناحیه فرسـتاده اسـت. چنان که بیهقی می‌نویسـد: " پس از مرگ محمود،او [امیـر محمد] را از گوزگانان به غزنین خواندند تا بر تخت سلطنت بنشیند." (بیهقی ۱۳۸۱،۱۱)[1] فرّخی نیز در قصاید خود مکرّر به حضور امیر محمّد در گوزگانان اشـاره کرده است[2]. بیهقی همچنین در واقعه عصیان ابو علی سیمجوری علیه امیر رضی نوح بن منصور سامانی به ابوالحارث

۱ – ونیز ابن اثیر،جلد ۱۶، ۴۲۱
۲ – نک:دیوان فرخی .تصحیح دبیرسیاقی.صص: ۷۰، ۱۰۷ و ۳۷۱

فریغون به عنوان " خسر[۱]" سلطان محمود در کنار سبکتگین اشاره می‌کند که معلوم می‌دارد سابقه مناسبات آنان به این دوران باز می‌گردد. (نک: بیهقی ۱۳۸۱،۲۴۷)

اشاره دیگری در تاریخ بیهقی موجود است و آن در وقایع سال ۴۰۱ و در اخبار جنگ غور است. بیهقی طی حکایتی که مضمون آن ذکر احوال سلطان مسعود در چهارده سالگی اوست می‌نویسد: " امیر مسعود میزبانی‌های بزرگ کردی و حسن را پسر امیر فریغون، امیر گوزگانان و دیگران که همزادگان ایشان بودند بخواندی و ایشان را پس از نان خوردن چیزی بخشیدی" (بیهقی ۱۳۸۱،۱۶۵) که باز تأکید دیگری است بر حُسن مناسبات محمود با فریغونیان گوزگان.

ذبیح الله صفا در معرفی کتاب حدود العالم می‌نویسد:" مؤلف نامعلوم این کتاب آن را به ابوالحرث محمد بن احمد فریغون تقدیم کرد. او از معاصران ابوالقاسم نوح بن منصور سامانی و از آل فریغون یا فریغونیان بود که در گوزگانان اقامت داشتند و از خاندان‌های مشهور خراسان بودند و به دست سلطان محمود غزنوی از میان رفتند" (صفا ۱۳۸۶،۱:۶۲۲).

شاران غرجستان یا غرشستان

لسترنج در باره موقعیّت جغرافیایی غرشستان یا غرجستان می‌نویسد: " در خاور بادغیس جایی که رود مرغاب سرچشمه می‌گیرد ناحیه‌ای کوهستانی است که جغرافیا نویسان قدیم عرب آن را "غرج الشار" نامیده‌اند" (لسترنج ۱۳۳۷،۴۴۲). کلمه غرج در زبان اهالی آن ناحیه به معنی کوهستان است و بنابراین غرج الشار به معنی کوهستان پادشاه است.(همانجا) در اواخر قرون وسطی آن ناحیه را غرجستان می‌گفتند که غالباً به صورت غرشستان نوشته می‌شود (همانجا). این ناحیه تا اوایل قرن پنجم

---

۱ – خسر: پدر زن

بـــه خاندانی ایرانی تعلق داشـــت و امرای آنان را شـــار می‌نامیدند.(عتبی ۱۳۸۲،۳۲۳). شـــاران غرجستان در دوره ســـامانیان مطیع آنان بودند. پایتخت آنان اغلب "بلکیان" و گاه "پشـــین" بود. (صفا ۱۳۸۶ ،۱:۲۰۸) عتبی در تاریخ خود آورده که در ســـال ۳۸۹ پس از رسیدن محمود غزنوی به سلطنت از سوی او به نزد شار فرستاده شد تا از شار در متابعت از محمود بیعت بگیرد. شـــار از سر رغبت پذیرفت که در بلاد غرش سکّه و خطبه را به نام محمود بگرداند. (جرفادقانی ۱۳۸۲، ۳۲۳) چندی بعد شـــار ابونصر حکومت را به پسرش محمّد شاه سپرد. شاه شار اطاعت محمود را خوش نداشت؛ به طوری که وقتی محمود برای رفتن به هند،از او نیز خواست تا لشگری برایش بفرستد، شار اعتنایی نکرد. محمود بی توجّه به واکنش شاه شار به غزو رفت و بازگشت؛ پس از آن شـــار را به غزنین فرا خواند. (همانجا،۳۲۷) شـــار باز بی اعتنایی کرد. محمود این بار لشگریانی را به فرماندهی ارسلان جاذب و آلتون تاش به سوی او فرستاد.شار به حصار قلعه ای شـــد. لشـــگریان محمود در پیرامون آن قلعه با او جنگیدند و او را شکست دادند. پس از این شار از محمود زینهار خواست، لیکن پذیرفته نشد. او را از قلعه بیرون کشـــیدند. اموال و خزاینش را غارت کردند و سپس به فرمان محمود او را در غزنین زندانی کردند[1] (جرفادقانی ۱۳۸۲، ۳۳۱). گردیزی تاریخ این واقعه را سال ۴۰۳ ذکر کرده است (گردیزی ۱۳۶۳، ۳۹۳). بنا به گفته عتبی محمود پس از برکناری شار از حکومت غرشستان امور آن ولایت را به شخصی به نام ابوالحسن منیعی سپرد. (جرفادقانی ۱۳۸۲، ۳۳۱) ظاهراً این شـــخص نیز مدتی بعد برکنار شـــد و "ابومنصور قراتگین دواتی" از سپه سالاران محمود به امارت غرجستان رسید. فرخی در قصیده ای که در ســـتایش ابومنصور قراتگین سروده به امارت یافتن او در غرجستان و جانشینی شـــار اشاره کرده است. در قصیده او اشاره ضعیفی به عصیانی در عهد شار شده است

۱ – گردیزی می‌نویسد: محمود او را پس از دستگیری به شهر مستنگ [دربلوچستان] فرستاد. (ص ۳۹۳).

که به طور احتمال همان واقعه نافرمانی و سرکشی محمد شاه شار است.

سپهبدِ سپه شاه شرق ابو منصور — قراتگین دواتی امیر غرجستان
در این دیار به هنگام شار چندین بار — پلنگ وار نمودند غرچگان عصیان
به جز به صلح و به شایستگی و خلعت و ساز — به سر همی نتوانست برد با ایشان
نگاه کن که امیر جلیل تا بنشست — به جای شار به فرمان خسرو ایران
یکی از آنان گردن ز راه راست بتافت — کرانه کرد به مویی ز طاعت و فرمان
جزآن سبک خرد شوربخت سوخته مغز — که غرّه کرد مر او را به خویشتن شیطان
به استواری جای و به نامداری کوه — فریفته شد و از راه راست کرد کران
همی ندید که بر گاهِ شار شیردلی ست — به تیغ شهرگشای و به تیر قلعه ستان
گشاده شاه جهان پیش او به تیغ و سپر — هزار قلعه صعب و هزار شارستان
گراین حدیث سبک داشت لاجرم امروز — همی کشید به دو پا سبک دو بند گران
از آن حصار مر او را چنان فرود آورد — که بخردان جهان را شگفتی آمد از آن
به کیمیا و طلسمات میر ابومنصور — طلسم‌های سکندر همی کند ویران
در این ولایت پیش از تو ای ستوده امیر — کسی ندید ز فضل و سخا دلیل ونشان
به روزگار تو پیدا شد و پدید آمد — سخای گم شده وفضل روی کرده نهان
چه مایه مردم کز خانمان خویش برفت — فرو گذاشت ضیاع و سرای آبادان
ز ایمنی به وطن کردن اندر آمد باز — به نام عدل تو ای یادگار نوشروان

(دیوان، ۳۲۶)

آنچه از اشعار فرخی بر می‌آید این است که محمود برای دفع شورشی در این ناحیه یکی از امرایش را به آنجا می‌فرستد؛ لیکن با مخالفی مواجه می‌شود که فرخی هرگز به نام او اشاره نمی‌کند. توصیف او درباره دفع این مخالف تاکیدی بر نوشته‌های مورخان در باره شاه شار است و این شاید تنها بخش مشابه در گزارش او و مورخان

اســت. با این وجود توصیف فرخی از این واقعه بســیار مبهم است و روشنی گزارش عتبی و گردیزی را ندارد. فرّخی همچنین متذکّر می‌شود که قراتگین به فرمان محمود به امارت غرجســتان رســیده اســت. او در انتهای قصیده تأکید می‌کند که اوضاع این ناحیه پیش از امارت قراتگین نابســامان و آشــفته بوده اســت. از اشــعار فرخی چنین استنباط می‌شود که گویا همین موضوع مقدمات تصرف آنجا را توسط محمود غزنوی فراهم کرده است.

او در قصیــده دیگری خطاب به محمود در مضمون مهم نبودن تصرف ســرزمین ماوراءالنهر به امارت غلامان محمود در خوارزم، توس و غرجستان اشاره می‌کند:

تو را آنجا غلامانند چون خوارزمشاه‌ای شه دگر چون میر توس و زو گذشتی میر غرجستان

(دیوان،۲۵۴)

عنصری در بیتی از قصیده صفحه ۱۲۵ تنها به نام شار اشاره کرده.این بیت در عین حال تنها منبعی است که در آن نام این حصار ذکر شده است:

حدیث شار و حدیث حصار کرکس عال بــگفت خــواهم کـان را ز وی نبود خــطر

براندازی خوارزمشاهیان به دست محمود غزنوی

خوارزمشاهیان یکی دیگر از خاندان‌های ایرانی بودند." پیش از سال ۳۸۵ در منطقه خوارزم دو سلسله مستقل از هم وجود داشتند که یکی معروف به "آل عراق " و پایتخت آنان شهر " کاث " از بلاد شرقی جیحون در خوارزم بود و از پیش از اسلام در این منطقه امارت داشتند و دیگر " مأمونیان" بودند که در مناطق غربی خوارزم حکومت داشتند و نام آنها از اواخر قرن چهارم در کتابهای تاریخی ذکر شده است . در سال ۳۸۵ حکومت آل عراق با کشــته شــدن آخرین امیر آنان ابوعبدلله محمّد بن احمد بن محمّد بن عراق معروف به خوارزمشاه به دست مأمون بن محمّد به پایان رسید و از این تاریخ مأمونیان بــر تمامی مناطق خوارزم حکومت کردند" (نک: صفا ۱۳۸۶،۲۰۸-۲۰۷:۱). مأمونیان نیز

تا سال ۴۰۷ برخوارزم حکومت داشتند و در این سال محمود غزنوی به خوارزم لشگر کشید و آنجا را تصرّف کرد و به یکی از غلامان خود، به نام التونتاش حاجب سپرد که او نیز با عنوان خوارزمشاه در این منطقه حکومت خود را آغاز کرد و تا قبل از پایان عهد مسعود غزنوی در آن ناحیه حکم راند.

گزارش مورخان در این باره

در میان مورّخانی که به جنگ محمود با خوارزمیان و از میان رفتن امارت آنان پرداخته‌اند، کامل‌ترین گزارش از آن بیهقی است. اهمیّت گزارش بیهقی در آن است که بخش هایی از اخبار خود را در این باره به نقل از وزیر سلطان محمود، احمد حسن میمندی و نیز ابوریحان بیرونی که از ندیمان و مشاوران خوارزمشاه بوده، آورده است. بنابراین روایات، خوارزمشاه مأمون بن مأمون داماد محمود بود و در اطاعت کامل از محمود به سرمی برد و همواره جانب محمود را در همه امور رعایت می‌کرد (بیهقی ۱۱۰۱،۱۳۸۱). نخستین مساله‌ای که این وفاق را خدشه دار کرد، پس از جنگ محمود با خانان ترکستان پیش آمد. محمود که در صدد مصالحه با خانیان برآمده بود از خوارزمشاه خواست تا بدین منظور رسولی از جانب خود به نزد خانیان بفرستد. او نپذیرفت و محمود به این جهت رنجیده خاطر و بدگمان شد. (بیهقی ۱۳۸۱، ۱۱۰۳) پس به پیشنهاد وزیر از خوارزمشاه خواسته شد تا در ولایت خود به نام محمود خطبه بخواند. بیهقی در اینجا از قول ابوریحان می‌گوید که خوارزمشاه پس از مشورت با او تصمیم گرفت رسولی به غزنین بفرستد و از محمود بخواهد تا به طور رسمی این موضوع را از او درخواست کند (همانجا،۱۱۰۴). بیهقی می‌افزاید رسول خوارزمشاه شخص عنودی بود. او نامه‌هایی به دروغ از زبان خوارزمشاه به نزد محمود برد و همین موضوع اختلاف میان آنان را عمیق‌تر کرد.[۱] محمود تصمیم گرفت که به آن جانب

۱- حقیقت این احوال پس از تصرف خوارزم برای محمود روشن شد و او آن رسول را که یعقوب جندی نام داشت بر دار کشید. (بیهقی، همانجا)

حرکت کند. پس خوارزمشاه اعیان لشگرش را گرد آورده و به آنان گفت که چاره‌ای جز پذیرش خواست محمود ندارد. امرای او سر به شورش برداشتند. (بیهقی ۱۳۸۱، ۱۱۰۶) چون این خبر به محمود رسید، سه راه در مقابل خوارزمشاه نهاد که با انجام یکی از آنها حاضر به بازگشت به غزنین و انصراف از جنگ می‌شد. آن موارد عبارت بود از خطبه خوانی به نام محمود و یا فرستادن نثاری در خور و یا فرستادن بزرگان خوارزم برای عذرخواهی به دربار او (همانجا،۱۱۰۸)؛ خوارزمشاه که سخت ترسیده بود تصمیم گرفت که جز در خوارزم و گرگانج در بقیه نقاط تحت امرش به نام محمود خطبه بخواند و به جز آن مبلغی قابل توجّه به عنوان نثار به همراه جمعی از مشایخ و اعیان خوارزم به نزد محمود بفرستد(همانجا). بنا به گفته بیهقی، خوارزمشاه سپاه بزرگی در هزاراسب داشت که سالاری آن با البتگین، حاجب بزرگ او بود. البتگین در برابر خواست خوارزمشاه دست به شورش زد. شورشیان ابتدا بسیاری از بزرگان خوارزم را کشتند و پس از آن خود او را در شوّال سال ۴۰۷ به قتل رساندند و سپس برادر زاده اش "ابوالحرث محمد بن علی بن مأمون" را به جای او برتخت نشاندند و البتکین خود همه کاره ملک شد. (بیهقی ۱۳۸۱، ۱۱۰۸). پس از این واقعه محمود به بهانه خونخواهی خوارزمشاه که درعین حال داماد او نیز بود به خوارزم لشگر کشید. گردیزی می‌نویسد محمود از غزنین به بلخ رفت و از آنجا به قصد خوارزم روانه شد. لشگر انبوه و مجهّز خوارزمیان در هزاراسب در برابر محمود صف کشیدند. در این جنگ خوارزمیان شکست خورده هزیمت شدند و البتگین بخاری دستگیر شد. سپاه محمود شهر خوارزم را تصرّف کردند. (گردیزی ۱۳۶۳، ۳۹۶– ۳۹۵) عتبی می‌افزاید محمود پس از مجازات کشندگان خوارزمشاه، بقیّه اسرا را به غزنه فرستاد و بعد از مدّتی همه را آزاد کرد و در زمره مستخدمان دولت غزنوی به هند فرستاد. سپس امارت خوارزم را به حاجب خود التون‌تاش واگذار کرد. (جرفادقانی ۱۳۸۲، ۳۷۶) تاریخ این فتح پنجم

صفر سال ۴۰۸ ذکرشده است. (گردیزی ۳۹۷،۱۳۶۳).

همانگونه که ذکر شد در باره این واقعه، تاریخ بیهقی منبع کامل‌تری نسبت به منابع دیگر اســت. مزیت اثر بیهقی در این اســت که حامل بخشــی از تاریخ خوارزم نوشته ابوریحان بیرونی نیز می‌باشد. در این کتاب می‌توان ابعاد کامل‌تری از این واقعه را آن هم از منظر مورخان دو طرف دریافت.

از گزارش بیهقی در می‌یابیم که سلطان محمود به بهانه‌ای مقدمات تصرف خوارزم را فراهم کرد. او خوارزمشاه را در شرایط دشواری قرار داد و جریان وقایع را به سمتی سوق داد تا سرانجام بتواند این ناحیه را به تصرف خود در آورد. نیز دانسته می‌شود که مردم خوارزم اســتقلال طلب بوده و مایل به سرسپردگی به غزنویان نبودند. در برخی منابع آمده که خوارزمیان خاندان دیرین ایرانی بودند و " نســبت خود را به سلسله‌ای از پادشاهان گذشته می‌رساندند"(باسورث۴۸،۲۵۳۶).

به گزارش بیهقی خوارزمیان، خوارزمشاه را به سبب تسلیم در برابر محمود کشتند و با لشــگری انبوه به استقبال لشگریان محمود رفتند. (بیهقی ۱۱۰۸،۱۳۸۱) گردیزی و عتبی نیز به اختصار به شکست خوارزمیان از محمود اشاره کرده اند.

بازتاب این واقعه در اشعار شاعران

در قصاید فارسی، به آل عراق اشاره‌ای نشده و همه جا منظور از خوارزمشاهیان، مأمونیان اســت و امّا آنچه از مأمونیان ذکر شــده نیز زیاد نیســت. در اشــعار فرّخی و عنصری اشــاراتی به آنان می‌بینیم. مضمون غالب این اشــعار، مخالفت خوارزمشاه و خوارزمیان با محمود غزنوی و پایان امارت این خاندان توسط اوست.

عنصــری گزارش مفصّلی در این باره دارد. آنچه از شــعر عنصری بر می‌آید، غلبه محمود بر خوارزمیان در دشــت "هزاراسب" و "دشــت سندیور" روی داده و طی آن

جمع کثیری از خوارزمیان کشته شده و گروه بسیاری نیز به اسارت در آمدند. توصیف مشروح عنصری از غنایم محمود در این سفر می‌رساند که غنایم بسیاری در این جنگ نصیب محمود و لشگریانش شده است. درآخر قصیده، عنصری به توجیه حمله محمود به خوارزم می‌پردازد و دلیل حمله او را از میان بردن قرمطیان و کافران خوارزم می‌شمارد. عنصری به خوارزمشاه مأمون و دلایلی که بنا بر سخن مورّخان موجبات این جنگ را فراهم کرد، اشاره‌ای نکرده است. او در این قصیده که مطلع آن از مشاهیر ابیات اوست می‌گوید:

چنین نماید شمشیر خسروان آثار — چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
فرو گرفت به آموی شهریار جهان — به فال اختر نیک و به نصرت دادار
پرند چهره الماس رنگ شمشیرش — در آن دیار نماند از مخالفان دیار
برآب در همه غرقه شدند چون فرعون — چو بر گذشت از آن آب، شاه موسی وار
فراخ جیحون چون کوه شد ز بس که درو — کلاه و ترکش و زین و دراعه بود انبار
عقیق زار شدست آن زمین ز بس که زخون — به روی دشت و بیابان فرو شدست آغار[1]
همی شدند به بی چارگی هزیمتیان — شکسته پشت و گرفته گریغ[2] را هنجار
ور از اسیران گویی گرفت چندانی — که تنگ بود ز انبوهشان بلاد و قفار
و گر ز خواسته کو برگرفت از گرگنج — سخن نمایم عاجز شود در او گفتار
قیاس گیر نداند قیاس سیم سپید — شمارگیر نداند شمار زر عیار
بکشت دشمن و برداشت گنج و مال ببرد — ز بهر نصرت دین محمّد مختار
از آن که تربت گرگانج و شهر و برزن او — مقام قرمطیان بود و معدن کفّار

(دیوان،۷۳)

در قصیده ۳۴ عنصری نیز به اختصار به این واقعه اشاره شده است. او در قصیده

۱- چیز نم کشیده و به گل آلوده (آنندراج)
۲- گریغ:گریز.(آنندراج)

دیگری نام خوارزمشاه را در ردیف مخالفان محمود ذکر می‌کند. در این قصیده مخالفت و سرکشی خوارزمشاه را در برابر محمود موجب از دست رفتن امارت این خاندان می‌داند.

عجب تر از همه خوارزمشاه بود که تا — به مهر خسرو ما بستـــه بود جان و روان
خلاف شاه چو اندر دلش پدید آمد — نـکرده بـــود مـــرآن راز را هـمی کتمان
کنون به دست یکی بنده خداوند است — همـــــه ولایـــت او از بـــحیره تا فـــرغان
(دیوان،۲۱۱)

فرّخی نیز چنین مضمونی را آورده و همین نکته را دلیل نابودی و شکست آنها در دشت‌های هزاراسب و سندیور بیان می‌کند:

خـــلاف تو مـــالیـــد گرگانجـــیان را — بـه جـوی هـزاراسب و دشـــت سدیور
(دیوان،۸۲)

مفصّل‌ترین گـزارش فرّخی از ایـن واقعه در قصیده ۱۰۳ دیوان اوست که آن را در مراجعت محمود از رزم هزاراســب و تصرّف خوارزم سروده است. او در این قصیده می‌گوید که خوارزمیان قدرت محمود را ناچیز گرفته و به نیروی خود غرّه شدند. امّا محمود در جنگ با آنان بســیاری را کشــت و گروهی را اســیر کرد و از میان اسرا نیز جمعی را در دروازه گرگانج به دار کشید.

آن که چون روی به خوارزم نـــهاد از فزعـــش — روی لشـــگرکش خوارزم درآورد آژنـگ
ای شگفت آن که همـی کینـه خـوارزم کشیـد — تـا که حاصل شودش نام و برآید از ننـــگ
خویشتن غرّه چرا کرد چه جیحون و چه جوی — جنگ نادیده چرا کرد سوی جنگ آهنگ
چه گمان بود که این جنگ به سر کرده شود — به فسون و به حیل کردن و زرق و نیرنگ
او چه دانست که خسرو ز سران سپهش — کشته و خسته بهم در فکند شش فرسنگ
وان که ناکشته و ناخسته بماند همه را — طوق‌ها سازد گرد گلو از پالاهـنگ[1]

---

۱ – پالاهنگ:کمند.کمندی که بر یک جانب لگام اسب بندند و اسب را بدان کشند.(آنندراج)

وانگه او را سوی دروازه گرگانج برند سرنگون با دگران از سر پیلان آونگ
عالمی را به هم آورد و سوی جنگ آمد برکشیده سر رایات به برج خرچنگ
همه آراسته‌ی جنگ و فزاینده‌ی کین روزگاری به خوشی خورده و ناخورده شرنگ
(دیوان۲۰۴)

فرخی در پایان با تلمیحی مجاز گونه می‌گوید که محمود در "هزاراسب"،بیش از هزار اسب به دست آورد:

به هزاراسب فزون از دو هزار اسب گرفت همه را تر شده از خون خداوندان تنگ

و پس از این واقعه است که فرّخی گرگانج را نیز جزء متصرّفات محمود برمی‌شمارد:

تو داری از کنار گنگ تا دریای آبسکون تو داری از در گرگانج تا قزدار و تا مکران
(دیوان،۲۵۴)

محمود پس از تصرّف خوارزم اداره آن را به آلتونتاش از غلامان خود سپرد. این واقعه قبل از عبور محمود از جیحون و تعقیب علی تکین بوده است. فرّخی در قصیده ای به امارت غلامان محمود در مناطقی از جمله خوارزم اشاره می‌کند:

تو را آنجا غلامانند چون خوارزمشاه ای شه دگر چون میرتوس و زو گذشتی میر غرجستان
(دیوان،۲۵۴)

فرّخی بر خلاف عنصری اشاره صریحی به غنایم محمود از این جنگ ندارد. گزارش او از این نبرد به گزارش مورخان غزنوی نزدیک است. مورخان درباری نیز هیچ‌کدام به غنایم او از این جنگ که شاید در حقیقت انگیزه اصلی محمود در این واقعه بوده است اشاره نکرده‌اند. مؤلف آثارالوزراء ضمن حکایتی که از وزیر محمود، احمد بن حسن میمندی ذکر می‌کند، انگیزه اصلی سلطان را از تصرف خوارزم بدست آوردن ثروت این ولایت عنوان می‌کند.(نک: سیف الدین عقیلی ۱۳۳۷،۱۵۷)

گزارش عنصری از نتایج این فتح، برای خواننده اشـعار او بی گمان یادآور شـرح شـاعران از فتوحات محمود در هند اسـت. در اینجا نیز شـاعران به دلایل این واقعه نپرداخته وهمچنان نگرش یک جانبه‌ای را در این باره عرضه داشته اند.

نکته دیگری که از فحوای کلام فرّخی در می‌یابیم آن اسـت که تصرّف خوارزم بـرای محمـود در واقع به منزله تسـلّط او بر ماوراءالنهر بوده اسـت؛ بـه تعبیر دیگر همجواری خوارزم با خانیان ترکستان شاید سایه قدرت و ابّهت غزنویان را بر همتایان آنان در ترکستان می‌افکند و آنها را به نوعی مرعوب سلطه فراگیر غزنویان می‌ساخت.

نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث پیشـین بر می‌آید که رخدادهای مربوط به براندازی خاندان‌های ایرانی صفاریان، شـاران غرجسـتان، فریغونیان و خوارزمشـاهیان در آثار شـاعران و مورخان بازتاب یکسـانی نیافته اسـت. هر چند نگاه درباری هر دو گروه در گزارش آنان از این رخدادها مؤثر بوده است، لیکن شاعران، بیشتر از مورّخان به توجیه وقایع در جهت منافع غزنویان پرداخته اند؛ نکته‌ای که موجب گردیده تا بخش قابل توجّهی از وقایع در اشـعار آنان در سایه‌ای از سکوت و ابهام قرار بگیرد. می‌توان گفت اشاره این شـاعران به رخدادها تنها در جهت بهره‌برداری‌های مورد نظر ممدوح بوده اسـت وتنهـا آن بخش از وقایع مورد توجه آنان قرار گرفته که بتواند سـیمای حق به جانبی به او ببخشد.

در هر روی این وقایع در عین حال که موجب از میان رفتن بسـیاری از کانونهای ایران دوسـتی و مدنیّت ایرانی گردید، سـلطه حکومت ترک غزنوی را بر این مناطق سایه گستر ساخت و قلمرو غزنویان که پیش از سلطنت محمود منحصر به غزنه و نیز بخش‌هایی از خراسـان بود وسعتی قابل توجه یافت. به همین سبب می‌توان براندازی

خاندان‌های ایرانی توسط محمود غزنوی را نماد تلخی از غلبه ترکان بر نشانه‌های قومی و ملی ایرانی دانست. چنان که برخی محققان انقراض این خاندان‌ها را "مقدمات ضعف افکار و احساسات ملی و روح استقلال طلبی و بزرگ منشی" می‌دانند. (یوسفی ۱۳۶۸،۱۸۷) نکته‌ای که از نگاه شاعران عهد غزنوی مغفول مانده است.

فهرست منابع

۱-ابن اثیــر، عزالدین علی.کامل تاریخ بزرگ ایران و اســلام.ترجمه عباس خلیلی،علی هاشمی حائری و ابوالقاسم حالت. تهران: علمی

۲-اقبال آشتیانی، عباس.(۱۳۸۶).تاریخ ایران پس از اسلام. تهران:نگارستان کتاب

۳-باسورث،کلیفورد ادموند. تاریخ غزنویان.ترجمه حسن انوشه.تهران:امیرکبیر

۴-بنداری.تاریخ سلسله سلجوقی. ترجمه محمد حسین جلیلی.تهران:بنیاد فرهنگ ایران

۵-بیهقی،ابوالفضل محمد بن حسین.(۱۳۸۱).تاریخ بیهقی.به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران:مهتاب

۶-----------.(۱۳۸۹).تاریخ سیستان.تصحیح ملک الشعرای بهار.تهران:اساطیر

۷- جرفادقانی،ابــو الشــرف ناصح بن ظفر.(۱۳۸۲).ترجمه تاریــخ یمینی.تصحیح جعفر شعار.تهران:علمی و فرهنگی

۸- جوینی، عطاملــک محمد.(۱۳۸۲).تاریخ جهانگشــای جوینی.تصحیح علامه محمد قزوینی.تهران: افراسیاب

۹- حســینی، صدرالدین.(۱۳۸۰).زبــدۀ التواریخ.ترجمــه روضــان علــی روح اللهــی. تهران:سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

۱۰- ســنایی غزنوی، ابو المجد مجدود بن آدم.(۱۳۵۴). دیوان اشــعار.به سعی و اهتمام تقی مدرس رضوی. تهران: سنایی

۱۱- شــاد، محمد پادشــاه.(۱۳۶۳).آنندراج، فرهنگ جامع فارســی. زیــر نظر دکتر دبیر سیاقی.تهران:خیام

۱۲- صفا، ذبیح الله.(۱۳۸۶).تاریخ ادبیات ایران.تهران:فردوس

۱۳- ظهیری نیشابوری.(۱۳۳۲).سلجوقنامه. مقابله و تصحیح محمد رمضانی.تهران:سلاله خاور

۱۴-عنصری بلخی.(۱۳۶۳).دیوان اشعار.به کوشش سید محمد دبیر سیاقی.تهران:کتابخانه سنایی

۱۵- عقیلی، سیف الدین.(۱۳۳۷).آثار الوزراء.تصحیح میر جلال الدین حسینی محدث. تهران:دانشگاه تهران

۱۶- فرای.ار.ال. (۱۳۸۹).تاریخ ایران کمبریج.جلد چهارم.ترجمه تیمور قادری.تهران: مهتاب

۱۷- فرخی سیستانی.(۱۳۷۸).دیوان اشعار.به کوشش محمد دبیر سیاقی.تهران:کتابفروشی زوار

۱۸- ناصر خسرو.(۱۳۷۰).دیوان اشعار. تصحیح مجتبی مینوی، مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران

۱۹- گردیزی، ابو سعید عبدالحی بن ضحاک.(۱۳۶۳).تاریخ گردیزی. به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی.تهران:دنیای کتاب

۲۰- لسترنج (۱۳۳۷).جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی.ترجمه محمود عرفان.تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۲۱- معین،محمد.(۱۳۶۲).برهان قاطع. تهران: امیر کبیر

۲۲- ناظم، محمد.(۱۳۱۸).حیات و اوقات محمود غزنوی.ترجمه عبدالغفور امینی. کابل:مطبئه عمومی

۲۳- یوسفی، غلامحسین.(۱۳۶۸).فرخی سیستانی: بحثی در شرح احوال و روزگار و شعر او.تهران:علمی

List of References

1- Ibn Athir, Izz al-Din Ali. The Complete and Comprehensive History of Iran and Islam. Translated by Abbas Khalili, Ali Hashemi Haeri, and Abolghasem Halat. Tehran: Elmi

2- Eghbal Ashtiani, Abbas. (1386). The History of Post-Islam Iran. Tehran: Negarestan Ketab

3- Bosworth, Clifford Edmund. The History of the Ghaznavids. Translated by Hassan Anousheh. Tehran: Amir Kabir

4- Bondari. The History of the Seljuq Dynasty. Translated by Mohammad Hossein Jalili. Tehran: Bonyad-e Farhang-e Iran

5- Bayhaqi, Abulfazl Mohammad ibn Hossein. (1381). Bayhaqi History. Compiled by Khalil Khatib Rahbar. Tehran: Mahtab

6- ----------. (1389). The History of Sistan. Revised by Malek al-Shoara Bahar. Tehran: Asatir

7- Jarfadaghani, Abolsharaf Naseh ibn Zafar. (1382). The Translation of Tarikh-e Yamini. Revised by Ja'far Sho'ar. Tehran: Elmi va Farhangi

8- Juvayni, Ata-Malik Mohammad.(1382). History of the World Conqueror by Juvayni. Revised by Allameh Mohammad Qazvini. Tehran: Afrasiab.

9- Hosseini, Sadroddin. (1380). Zubdat al-Tawarikh. Translated by Rozan Ali Rohollahi. Tehran: The Ministry of Culture and Islamic Guidance's Printing and Publication Organization

10- Sanai Ghaznavi, Abul-Majd Majdud ibn Adam. (1354). Divan of

Poetry. Compiled by Taghi Modarres Razavi. Tehran: Sanai

11- Shad, Mohammad Padeshah. (1363). Anandaraj. The Comprehensive Farsi Dictionary. Supervised by Dr. Dabir Siaghi. Tehran: Khayyam

12- Safa, Zabihollah. (1386). The History of Iran's Literature. Tehran: Ferdows

13- Zahiri Neyshabouri. (1332). Saljuqnameh. Compared and Revised by Mohammad Ramezani. Tehran: Salalah Khavar

14- Unsuri Balkhi. (1363). Divan of Poetry. Compiled by Seyyed Mohammad Dabir Siaghi. Tehran: Sanai Library

15- Aghili, Seifuddin. (1337). Asar al-Vozara. Revised by Mir Jalaleddin Hosseini Mohades. Tehran: University of Tehran

16- Fray, R. L. (1389). The Cambridge History of Iran. Vol. 4. Translated by Teymour Ghaderi. Tehran: Mahtab

17- Farrukhi Sistani. (1378). Divan of Poetry. Compiled by Mohammad Dabir Siaghi. Tehran: Zavar Bookstore

18- Naser Khosrow. (1370). Divan of Poetry. Revised by Mojtaba Minovi, Mehdi Mohaghegh. Tehran: University of Tehran

19- Gardizi, Abu Saeed Abd al-Hayy ibn Zahhak. (1363). Gardizi History. Compared and Revised by Abd al-Hayy Habibi. Tehran: Donyaye Ketab

20- Le Strange. (1337). Historical Geography of the Lands of the Eastern Caliphate. Translated by: Mahmoud Erfan. Tehran: Bongah-e

Tarjomeh va Nashr-e Ketab

21- Moin, Mohammad. (1362). Borhan-e Qate. Tehran: Amir Kabir

22- Nazem, Mohammad. (1318). Life and Times of Mahmud of Ghazni. Translated by Abdulghafour Amini. Kabul: Matba-e Omomi

23- Yusufi, Gholamhossein. (1368). Farrukhi Sistani: A Discussion on His Life, Times, and Poetry. Tehran: Elmi